**جلسه 49-273**

**دو‌شنبه - 03/10/۹7**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در این بود روایاتی که تجویز کرده نماز در خز را، ‌ببینیم مراد از خز چیه، اگر حیوان خاصی است چه حیوانی است و آیا این روایات اطلاق دارد نسبت به نماز در جلد آن حیوان و یا فقط وبر آن حیوان را تجویز می‌‌کند نماز در آن بخوانیم.

رسیدیم به روایت چهارم که روایت یحیی بن ابی عمران بود که مفادش این بود که صلات فی الخز جایز است. اگر ثابت بشود خز حیوان معینی هست اطلاق صلات فی الخز مثل صلات فی الفنک که در همین روایت آمده یا صلات فی السنجاب که در این روایت آمده یعنی صلات در اجزاء آن، ‌این هم می‌‌شود صلات در اجزاء خز اعم از وبر و جلد. مهم این است که معنای خز را پیدا کنیم که این روایت اجمالا می‌‌فهماند خز یک حیوانی هست چون در کنار فنک که گفتیم روباه صحرایی هست و سنجاب که او هم یک حیوان صحرایی هست، ذکر شده و این ظاهر در این است که این هم یک حیوانی است اما چه نوع حیوانی است این را باید از روایات دیگر پیدا کنیم.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر الصلاة فی الفنک و الخز و السنجاب این است که این‌ها سه نوع هستند.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا علامه مجلسی همین شبهه را دارد. می‌‌گوید آنی که در روایات هست می‌‌گوید اذا خرج من الماء مات، اینی که الان ما می‌‌بینیم کلب آبی، سگ آبی اصلا می‌آید بیرون آب، گیاه می‌‌خور‌د، راه می‌‌رود بیرون آب، نمی‌میرد. ... اذا خرج من الماء مات نیست دیگه. اذا خرج من الماء و بقی خارج الماء‌ فترة‌ طویلة مات. مثل قورباغه. غیر از ماهی است که عرفا تا بیاید بیرون می‌‌میرد.

**روایت پنجم: صحیحه ابن حجاج: پوست خز اشکال ندارد و خز همان سگ دریایی است**

اما روایت پنجم صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج:‌ سأل اباعبدالله علیه السلام رجل و انا عنده عن جلود الخز قال لیس بها بأس.

**این صحیحه حقیقت خز را مشخص می‌کند**

این سؤال از نماز معلوم نیست باشد و لذا از این جهت روایت قابل استدلال نیست. و لکن توضیح که می‌‌دهد خز را، این‌جور توضیح می‌‌دهد، می‌‌گوید قال الرجل جعلت فداک انها علاجی (کار من هست، ‌یعنی شغل من هست، ‌من خزازم) انما هی کلاب تخرج من الماء (خز کلب آبی است) فقال ابوعبدالله علیه السلام اذا خرج من الماء تعیش خارج الماء؟ فقال الرجل لا قال لیس به بأس. یعنی ذکاتش می‌‌شود همان اخراجش از آب زنده مثل ذکاة السمک اخراجه من الماء حیا.

این را اگر ضمیمه کنید با آن روایت لابأس بالصلاة فی الخز و الفنک و السنجاب دلالت تمام می‌‌شود.

**علامه مجلسی: با توجه به اختلاف در حقیقت خز، اصالة عدم النقل در مقام جاری نیست**

منتها مرحوم علامه مجلسی فرموده که آخه این روایت چیزی را می‌‌گوید خلاف آن چیزی که ما الان در خز معروف زمان خودمان احساس می‌‌کنیم. خز معروف در زمان خودمان، ‌این کلب بحری، ‌سگ آبی، ‌بیرون آب زندگی می‌‌کند یک فتره‌ای، می‌آید گیاه می‌‌خورد، ‌از این چوب‌های اطراف برای خودش سد می‌‌سازد. اینجا هم جای اصالة عدم النقل نیست. چون که اتصاف عرف از زمان ما به زمان ائمه معلوم نیست بعد از این اختلافی که در حقیقتش بین بزرگان رخ داده. یعنی کانّه اصالة عدم النقل در لغت در جایی است که به قول مرحوم آقای صدر می‌‌گوید توطّر نباشد در یک کلمه. توطّر یعنی یک حالت غیر متعارف و حالت آشوب. مثل اینجا. بعد از این‌که در روایت می‌‌گوید انها اذا خرجت من الماء تموت، آقایان می‌‌گویند این‌جوری نیست، ‌خب واقعا ظن پیدا می‌‌شود که مورد روایت غیر موردی است که ما الان احساس می‌‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] در روایت ابن ابی یعفور که اذا خرج من الماء‌ مات بود.

**اشکال: محصل روایات: خز یک حیوانی است که مدت بیشتری نسبت به ماهی، در خشکی می‌تواند بماند اما اگر آب نباشد می‌میرد و همین ذکات او محسوب می‌شود**

به نظر ما عرفا این‌ها قابل جمع است. ببینید! ما در یک روایتی داریم که البته سندش ایراد دارد، سندش این است: شیخ طوسی باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن حمزة القمی عن محمد بن علی بن القرشی عن محسن بن احمد عن عبدالله بن بکیر عن حمران بن اعین (سند ضعیف است ولی روایت این‌جور دارد) سألت اباجفعر علیه السلام عن الخز فقال سبع یرعی فی البر و یأوی الماء. خز یک حیوان درنده‌ای است، سبع، ‌که در خشکی می‌‌چرد ولی جایگاهش در آب است.

[سؤال: ... جواب:] سبع یرعی فی البر، ‌کلب بحری آن دو تا دندان تیزی که دارد یک حالت سبعیت دارد.

و اساسا ببینید در سرائر می‌‌گوید ان کثیرا من اصحابنا المحققین المسافرین، دوستان جهانگرد ما، یقولون انه القندس، می‌‌گویند این خز قندس است. قندس خیلی واضح است، اگر لغت را بزنید می‌‌گویند همین سگ آبی است. بعد می‌‌گوید و لایبعد هذا القول من الصواب.

**اساسا اصالة عدم النقل معتبر نیست چون مهم برای عقلاء وثوق می‌باشد. و در مقام وثوق حاصل می‌شود که خز همان سگ دریایی است**

انصافا ما نیاز به اصالة عدم النقل نداریم چون اصالة عدم النقل که مطرح بشود بحث اصولی پیش می‌آید. ما تبعا للسید السیستانی او وفاقا له اشکال کردیم، ‌گفتیم ما اصل عقلائی به نام استصحاب قهقرایی و اصالة عدم النقل نداریم؛ عقلاء وثوق پیدا می‌‌کنند. می‌‌گویند اختلاف نیست، ‌الان ما از این شعر سعدی این معنا را می‌‌فهمیم، از این وقف‌نامه این را می‌‌فهمیم، اصلا احتمال نمی‌دهند که در زمان نوشتن این وقف‌نامه یا این وصیت‌نامه یا این شعر معنایش با حالا فرق می‌‌کرده. اما اگر یک منشأ شکی عند العقلاء پیدا بشود، ‌باز عقلاء می‌‌گویند که نه، ‌ان شاء الله معنا تغییر نکرده؟ برای ما محرز نیست.

ولی اینجا به نظرم وثوق حاصل می‌‌شود بعد از این‌که ما از سرائر شنیدیم قندس، در لغت هم الان می‌‌گویند قندس همین سگ آبی است. و این هم که روایت می‌‌گفت کلاب تعیش فی الماء، عبارت صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج این بود دیگه، ‌کلاب تخرج من الماء، می‌‌شود سگ آبی. او هم گفت اذا خرجت من الماء لاتعیش خارجة من الماء، ‌لاتعیش یعنی زندگی نمی‌کند نه این‌که سریع جان می‌‌دهد. حالا ممکن است ایهام این را داشته باشد که اصلا زنده نمی‌ماند بیرون آب ولی قرائن دیگر هست بر این‌که ما این را حمل کنیم بر این‌که زیاد زنده نمی‌ماند مثل قورباغه نه مثل ماهی که سریع جان بدهد. هم شش دارد هم آب‌شش دارد سگ آبی مثل قورباغه ولی بدنش نیاز به آب دارد، ‌مدتی که بیرون آب بماند دچار خشکی بدن می‌‌شود و از بین می‌‌رود.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر روایت این است که تذکیه‌اش اخراجش هست از ماء حیا. ... همین که از آب بیرون آورد، ‌بعد از دو روز هم بمیرد، ‌ذکاتش همین اخراجه من الماء حیا است.

به نظر می‌‌رسد که انسان وثوق پیدا کند به این‌که خز همین سگ آبی است و اطلاق روایت یحیی بن ابی عمران می‌‌گفت لابأس بالصلاة فی الخز و لذا بعید نیست که به همین خاطر ما بگوییم صلات در وبر این سگ آبی و جلد سگ آبی تجویز شده.

**بعد از شیوع خز در زمان ائمه علیهم السلام، احتمال انقراض این حیوان در عصر حاضر، عرفی نیست**

[سؤال: ... جواب:] این‌که بگوییم سگ آبی دو قسم است، آخه چی شده؟ یعنی مثل دایناسور از بین رفته یک قسمش؟! ... بله این روایت که راجع به خوردن خز دارد که ان کان له ناب فلاتأکله، ‌اتفاقا ناب دارد، ‌همین سگ آبی ناب دارد. این دندانی که بیرون می‌آید. همین است دیگه، ‌ناب است دیگه. نابی است که می‌آید و لو با آن، چوب‌ها را قطعه قطعه می‌‌کند می‌‌برد سد می‌‌سازد.

[سؤال: ... جواب:] اجتهاد در مقابل نص که نمی‌کنیم. روایت می‌‌گوید ذکات همچون حیوانی اخراجه من الماء حیا است. آخه سمور آبی هم همین مشکل را دارد. سمور آبی که شما می‌‌گویید او هم بیرون آب می‌آید و می‌‌چرد. آن روایت که ظاهرش گفتند این بود که به مجرد این‌که بیرون آب می‌‌میرد سمور آبی را شامل نمی‌شود. آن روایت هم گفت کلاب تخرج من الماء، به سمور آبی که کسی نمی‌گوید سگ آبی. و لذا تشکیک در اینجا به نظر ما عرفی نیست و لذا ما ملتزم می‌‌شویم به این‌که صلات در وبر و جلد همین سگ آبی تجویز شده.

[سؤال: ... جواب:] محتمل است زیاد بوده در آن زمان‌ که اصلا یک شغل معروفی بوده ‌خزاز بودن، این قدر زیاد بوده بعد الان یک دانه هم در عالم پیدا نمی‌شود در آب؟ آخه این احتمالش عرفی است؟! ... الان الحمدلله آنقدر لباس‌های بدلی درست شده که شبیه همان را می‌‌سازند اسمش را هم می‌‌گذارند خز، چیزی که به چیزی شبیه نیست خز است. دیگه نیاز نیست بروند به خودشان زحمت بدهند سگ آبی را شکار کنند با پوستش لباس درست کنند. مگه چند تا لباس دیگه می‌‌شود درست کرد برای این همه جمعیت. بله افرادی که مرفه هستند، خب آن‌ها ممکن است داشته باشد به عنوان لباس‌های فاخر داشته باشند، ‌بعضی از این‌ها واقعا پوست‌های طبیعی است و ملوک و رئیس جمهور به همدیگر پوست‌های طبیعی را به همدیگر هدیه می‌‌دهند. شاید در آن‌ها باشد پوست سگ آبی. بله در بازار دیگه نیست چون عملا مردم از آن حالت بیرون آمدند. ولی حرف من این است که در آن زمان واقعا این قضیه خز و خزاز معروف بوده، ‌خب الان می‌‌گویید دیگه نسلش منقرض شده، آخه این عرفی است؟ خودش می‌‌گوید کلاب تخرج من الماء او را توجیه کنیم، همه‌اش را توجیه کنیم، این عرفی است؟

[سؤال: ... جواب:] روایت یحیی بن ابی عمران می‌‌گفت لابأس بالصلاة فی الخز و السنجاب، خز هم که فهمیدیم سگ آبی، یعنی لابأس فی الصلاة فی اجزاء الکلب البحری أی فی اجزاءه.

**لولا الاجماع، می‌گفتیم نماز در همه اجزاء خز صحیح است بخاطر اطلاقات**

اتفاقا اگر ما جرأت می‌‌کردیم می‌‌گفتیم این اختصاص به وبر و جلدش هم ندارد. لابأس فی الصلاة فی الخز، همه اجزاء خز. ولی چون متعارف نیست، مفتی‌به هم نیست که از غیر وبر و جلد سگ آبی استفاده بشود منحصر می‌‌کنیم جواز صلات را به وبر کلب بحری کما ادعی علیه الاجماع و در مورد جلد کلب بحری هم می‌‌گوییم جایز است کما حکی عن الاکثر. این راجع به این بحث.

[سؤال: ... جواب:] آخه روایت ابن ابی یعفور با روایت عبدالرحمن الحجاج احتمال یکی بودنش [نیست]. این روایت صحیح السند است، آن روایت ضعیف السند است، هر چی این روایت صحیح السند بگوید ما قبول می‌‌کنیم.

حالا یک سری روایات هم هست که روایت علی بن یقطین: رأیت علی ابی عبدالله علیه السلام و هو یصلی فی الروضة جبة خز سفرجلیة.

خیلی خوب است دیگه. می‌‌گوید دیدم امام صادق علیه السلام در حال نماز در روضه نبویه جبه خز پوشیده بود و نماز می‌‌خواند. منتها این سندش بخاطر سهل بن زیاد و حفص بن عمرو ضعیف است.

یا در روایت صحیحه زراره است که خرج ابوجعفر علیه السلام یصلی علی بعض اطفالهم (‌نماز میت حضرت خواند) و علیه جبة‌ خز صفراء.

این سندش خوب است ولی راجع به نماز میت است‌، معلوم نیست در نمازهای واجب یومیه حکم با حکم نماز میت یکی باشد. مثل این‌که در نماز میت وضوء شرط نیست در نمازهای دیگر وضوء شرط است. علاوه بر این‌که روشن نمی‌کند جبه خز آن نوع خز چی بوده.

روایت آخر را که می‌‌خوانیم تیمنا و تبرکا و لو سندش ضعیف است عمرو بن شمر در سند هست، از امام باقر علیه السلام نقل می‌‌کند قتل الحسین بن علی علیه السلام و علیه جبة خز دکناء (دکناء یک رنگی است متمایل به سیاهی، لون یضرب الی السواد) فوجدوا فیها ثلاثة و ستین من بین ضربة بسیف أو طعنة برمح أو رمیة بسهم. بعد که حضرت به شهادت رسید شصت و سه پارگی در این جبه دیدند بر اثر شمشیر و رمح و سهم و این‌ها.

این هم روایتش ضعیف السند است و از جهت متن هم ندارد که امام علیه السلام در این نماز خواند و ندارد که این جبة خز نوع خز چی بود. و لذا عمده همان روایات سابقه است که عرض کردیم.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] خز به معنای ابریشم که آمده، ‌در لغت هم آمده. ... در این‌که مسلم خز به معنای ابریشم آمده بحثی نیست. حالا روایات من الان حضور ذهن ندارم و در لغت به این معنا آمده. ولی خب محل بحث نیست. ... نه، سداه ابریسم یعنی اطراف این خز را ابریشم، قیطونش را ابریشم دوخته بود.

**بر فرض در مورد فنک و سنجاب، روایت یحیی بن ابی عمران معارض داشته باشد یا موافق تقیه باشد، مورد دیگر روایت که جواز صلات در خز است معارض ندارد**

مرحوم آقای داماد راجع به این روایت یحیی بن ابی عمران ‌که داشت لابأس بالصلاة فی الفنک و السنجاب و الخز، فرموده دلالتش خوب است ولی آخه این فنک و سنجاب کار را خراب می‌‌کند. این را چی بگوییم؟ آن‌ها که ثابت نیست که بشود در آن‌ها نماز خواند. موجب ضعف روایت می‌‌شود.

جواب این است که در سنجاب اتفاقا ما ملتزم می‌‌شویم، ‌مشهور بین متاخرین لااقل، جواز صلات در سنجاب است. شیخ طوسی در مبسوط می‌‌گوید لاخلاف فی جواز الصلاة فی السنجاب. راجع به فنک هم، روباه صحرایی هم، بعضی‌ها مثل شیخ صدوق قائل به جواز صلات در فنک شدند. این هم باید بحث کنیم. بر فرض این بخش متعارض باشد با روایات دیگر، ‌بقیه بخش‌های روایت که معارض ندارد که.

**این عرفی است که فقط بخشی از کلام بواسطه تقیه ظهور در اراده جدیه نداشته باشد مگر این‌که کلام امام علیه السلام در حضور من یتقی منه باشد؛ در این صورت اصلا برای کلام ظهوری در اراده جدیه منعقد نمی‌شود**

[سؤال: ... جواب:] یک بخشش تقیتا می‌‌شود که راجع به فنک فرمود. ... "شاید" که خلاف اصل عقلائی است. اگر یکی کسی بیاید به امام بگوید، ‌چند نفر را اسم ببرد، ‌این‌ها را اکرام کنم؟ امام بفرماید اکرام کن. یکی از این‌ها مثلا چون جائر است، امیر جائر است، می‌‌گوییم امام تقیه کرد گفت او را اکرام کن پس [بگوییم] بقیه را هم تقیه کرد؟‌ آخه این چه اصل عقلائی است.

[سؤال: ... جواب] آقا! آن یک بحث دیگری است که اشاره می‌‌کنید. او یعنی اگر کسی در جایی که من یتقی منه حاضر است، مثلا فرض کنید که امام علیه السلام در نزد خلیفه یک مطلبی بگویند، اصلا علم به تقیه هم ندارم ولی در حضور من یتقی منه که سلطان جائر است امام مطلبی بفرماید اصل عقلائی جاری نمی‌شود که امام به داعی جد صحبت کرده. می‌‌گویند آخه ظهور در اراده جدیه منعقد نمی‌شود با این‌که در حضور یک سلطان جائری این مطالب را فرمود. ذاک الی الامام، ‌ان صمت صمنا و ان افطرت افطرنا. در روایت هست امام صادق علیه السلام به خلیفه عباسی این را فرمودند. اصلا در حضور یک سلطان جائر منعقد نمی‌شود ظهور کلام امام در اراده جدیه. آنی که محقق همدانی گفته این است و ما هم قبول داریم. این چه ربطی دارد به این‌که بدون حضور من یتقی ‌‌منه، ‌امام از او سؤال می‌‌کنند هل نکرم امیر بلد را و فقهاء‌ بلد را که فرض کنید فقهاء بلد شیعه هستند، ‌امام بفرمایند اکرمهم، بعد بفهمیم راجع به امیر بلد تقیه کرده پس راجع به فقهاء بلد هم تقیه کرده؟ آخه این چه اصلیه؟ خب می‌‌توانست برای تقیه اکرم الامیر، همین مقدار تقیه برطرف می‌‌شد.

**مرحوم همدانی: در شبهه موضوعیه خز، اخبار ذوالید حجت است**

محقق همدانی فرموده حالا که معنای خز را فهمیدیم الحمدلله بعد اللتیا و التی، حالا رفتیم بازار چرم‌فروش‌ها، می‌‌گوییم یک خز می‌‌خواهم. می‌‌گوید چون خوشم آمده از شما، بیا، ‌نگه داشته بودم یک خز را در انبار، می‌‌روم برایت می‌‌آورم. رفت آورد ‌یک چیزی به اسم خز. پول کلانی هم گرفت. محقق همدانی می‌‌گوید مبادا تشکیک کنی در این‌که آیا این همان خز است که شارع تجویز کرده است نماز در آن را. نه، سیره بر این است که اخبار ذوالید مسموع است. خب شما می‌‌روید به عطار مراجعه می‌‌کنید می‌‌گویید من فلان گیاه دارویی را می‌‌خواهم او هم یک گیاهی به شما می‌‌دهد. [مثلا] سنبل الطیب، چه می‌‌دانی، تا حالا ندیدی که. قبول می‌‌کنی. می‌‌روی بازار می‌‌گویی پارچه مثلا ایرانی می‌‌خواهم از فلان نوع، ‌او هم می‌‌آورد برایت، چه می‌‌دانی شاید دروغ می‌‌گوید. سیره بر قبول قول ذوالید است.

**اشکال: اگر عقلاء وثوق پیدا نکنند، اعتماد به اخبار ذوالید نمی‌کنند**

واقعا این فرمایش عرفی نیست. نوعا وثوق پیدا می‌‌کنند، اگر وثوق پیدا نکنند کجا سیره؟‌ با این بازا اعتماد بکند آدم به فروشنده؟! آن وقت سیره هم هست بر اعتماد؟!! اصل بر عدم اعتماد است، چه جور سیره بر اعتماد است؟! ... آخه همچون سیره‌ای ثابت نیست. بله وثوق پیدا می‌‌کردند و اعتماد می‌‌کردند. بله اگر رجوع کنیم به یک خبره ثقه، ‌یک خبره‌ای که ثقه است، ‌بگوییم آقا! این خز است؟ و شبهه، شبهه مصداقیه باشد نه شبهه مفهومیه. بگوید بله آقا. بگوییم این چرم سگ آبی است؟ یک نگاهی بکند بگوید بله، ‌چرم سگ آبی است. بله، سیره بر اعتماد به قول خبره ثقه هست به نظر مشهور لااقل. حالا بعضی همان را هم تشکیک می‌‌کنند می‌‌گویند باید وثوق پیدا بشود از قول‌شان. این تشکیکی است که باید در جای خودش بحث بشود.

**در حجیت قول خبره هم اختلاف است که آیا وثوق شرط است یا نه**

بعضی‌ها می‌‌گویند حتی در فتوی مجتهد طلبه‌هایی که چند سال درس خارج می‌‌خوانند یا همان سال‌های اول درس خارج، ان قلت قلت طلبگی را یاد می‌‌گیرند دیگه وثوق به فتوی مجتهد پیدا نمی‌کنند، تقلید بر آن‌ها حرام است. بعضی‌ها صریحا گفتند. مجتهد نیست، مثل دانشجو پزشکی، هنوز متخصص نیست و لکن در حدی رسیده که وثوق به قول پزشک پیدا نمی‌کند. وقتی پزشک مراجعه می‌‌کند از حرفش وثوق پیدا نمی‌کند. سیره عقلاء لااقل ثابت نیست بر این‌که اعتماد کنند بر قول طبیب در جایی که وثوق پیدا نمی‌کنند. این یک اشکالی است، ‌اشکال قوی هم هست نه این‌که اشکال ضعیفی باشد.

[سؤال: ... جواب:] سیره عقلائیه را انکار می‌‌کنند. حالا بحث انسداد پیش بیاید که به قول شما این عامی بدبخت چه بکند، مجتهد که نیست که بگوییم این یعمل بما وصل الیه اجتهاده، تقلید را هم که بر او حرام کردید چون وثوق پیدا نمی‌کند به فتوی مجتهد با این چند ماهی که درس خارج رفته و مدام ان قلت و قلت شنید و ان قلت و قلت کرد. خب چه کار کند؟ عمل به احتیاط کند؟ بله این می‌‌شود انسداد. آنی که می‌‌گوید می‌‌گوید سیره عقلائیه بر حجیت قول خبره اگر وثوق پیدا نشود از او نیست و این اشکال، ‌اشکال قوی است. ما اشکال را قوی می‌‌دانیم. ... شک در حجیت قول خبره ما لم یفد الوثوق هم مساوق است با قطع به عدم حجیت.

اگر این‌جور بگوییم باید قول خبره هم مفید وثوق باشد. ولی مشهور این را قبول ندارند. حتی آقای سیستانی هم که می‌‌گویند خبر ثقه باید مفید وثوق باشد تا حجت باشد در قول خبره می‌‌گویند وثوق شرط نیست. اما یک چیز گفته بیچاره کرده، گفته تمام این‌هایی که ما راجع به کثیر السفر گفتیم، سه روز در هفته بروی کثیر السفری، یک روز در هفته باشد کثیر السفر نیستی. اگر دو سال بخواهی یک جا بمانی، عرفا مسافر نیستی و مقیم هستی، فلان عبارت وصیت یا وقف که طبقة بعد طبقة ظهور دارد در ترتیب نه تشریک که حالا توضیحش بماند، ‌گفته این‌ها هیچکدام اعتبار ندارد برای مقلدین مگر وثوق پیدا کنند. برای این‌که این‌ها از باب خبرویت نیست، از باب تشخیص عرفی است، ‌من از باب عرف این‌جور تشخیص می‌‌دهم. بعضی‌ها اعتماد می‌‌کنند، می‌‌گویند آقا فرموده فردا اول ماه است، ‌لابد اول ماه است دیگه، ‌آقا که اشتباه نمی‌کند. اما چهار بار که ببینند نه، ‌ممکن است آقایان هم اشتباه بکنند، ‌آن وقت دیگه وثوقش سلب بشود نمی‌تواند اعتماد کند. ایشان می‌‌فرمایند من خودم دارم می‌‌گویم، فردا نگویید نگفتی، تشخیص کی کثیر السفر است، ‌کی محل اقامتش فلان شهر است که گفته دو سال اگر یک جا بمانی یا حتی یک سال و نیم اگر تابستانش بمانی دیگه آن جاها حکم متوطن را داری و مسافر نیستی این‌ها را من برای افرادی می‌‌گویم که تا بگویی باور می‌‌کنند اما شما‌ها که باور نمی‌کنید بروید احتیاط کنید یا واقعا طبق آنچه که خودتان تشخیص می‌‌دهید عمل کنید.

این هم یک نظری است که در عبارات وقوف و وصایا هم همینطور. حالا مرجع تقلید می‌‌گوید طبقة بعد طبقة ‌ظهور دارد در ترتیب، یعنی تا یک فرد از طبقه قبل هست نوبت به طبقه بعد نمی‌رسد. نه تشریک که طبقه بعد هم شریک هست با طبقه قبلی. نه، ‌ظهور دارد در ترتیب که طبقه بعدی موقعی نوبت به او می‌‌رسد که تمام افراد طبقه قبلی از بین رفتند. این استظهار من است، این استظهار من اگر شک در او داری نمی‌توانید به او اعتماد کنید. این‌ها بحث‌هایی است که فقط خواستم جرقه‌اش را بزنم که شما هم به بنده نفرمایید چرا نگفتید.

**لباس خز نباید با وبر خرگوش و روباه مخلوط باشد**

در اینجا مطلبی که هست این است که صاحب عروه گفته که یستثنی مما لایؤکل الخز بشرط ان لایکون مغشوشا بوبر الارانب و الثعالب. وبر سگ آبی معفو است، می‌‌شود با آن نماز خواند به شرط این‌که مخلوط با وبر خرگوش و روباه نباشد. حرف خوبی است دیگه. مشهور هم همین را می‌‌گویند. ادعای اجماع هم بر این شده. چون لاتصل فی ما لایؤکل لحمه فقط استثناء شده از او صلات فی الخز نه صلات در آن وبر ارنب که مخلوط شده با آن. مرفوعه ایوب بن نوح که قبلا خواندیم که می‌‌گفت الصلاة فی الخز الخالص لابأس به فاما الذی یخلط فیه وبر الارانب أو غیر ذلک مما یشبه ذلک فلاتصل فیه. منتها چون مرفوعه است به عنوان مؤید ذکر کردیم.

**روایات مجوزه، ضعیفه هستند**

شیخ صدوق در فقیه گفته نه آقا من قبول ندارم. چرا؟ گفته من حدیث دارم به سند صحیح از داوود صرمی که گفت سأل رجل ابا الحسن الثالث علیه السلام عن الصلاة فی الخز یغش بوبر الارانب فکتب یجوز ذلک. بعد شیخ صدوق می‌‌گوید و هذا الرخصة الآخذ بها ماجور و رادها ماثوم. می‌‌گویی من قبول ندارم؟ ‌رد می‌‌کنی حدیث معتبر را؟ ‌و رادها ماثوم.

اتفاقا مؤید این روایت هم روایت احتجاج است که در روایت احتجاج همین مطلب بیان شده که فاما الاوبار وحدها فکلٌ حلال، وبر و لو وبر ارانب که در سؤال ذکر شده حلال است.

مهم این است که سند این دو روایت ضعیف است. این داوود صرمی که توثیق ندارد. قبلا آقای خوئی می‌‌گفت از مشایخ مع الواسطة ابن قولویه صاحب کامل الزیارات است. الحمدلله ایشان از این هم که عدول کرد و چه خوب شد که عدول کرد. این دو روایت سندشان ضعیف است و اعتبار ندارد.

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: روایت داوود صرمی چند جور نقل شده. یک جا دارد داوود صرمی می‌‌گوید سأله رجل عن ابی الحسن الثالث، یک جای دیگر می‌‌گوید سألته، ‌من خودم سؤال کردم از امام علیه السلام حالا اگر ضمیر به امام بر گردد، ‌اگر به امام بر نگردد که اعتبار ندارد. یا یک جای دیگر دارد عن البشیر قال سألته. اصلا قاطی است، تناقض در آن هست، اعتبار ندارد این. یک جا می‌‌گوید سأله رجل یک جا می‌‌گوید سألته. این‌ها اعتبار ندارد. مهم این است که داوود صرمی ثقه نیست.

و لذا ما معتقدیم صاحب عروه درست می‌‌گوید، وبر ارانب و وبر ثعالب نباید مخلوط باشد با وبر خز.

و الحمد لله رب العالمین.

کلام واقع می‌‌شود در استثناء دوم.